

واکاوی جسم در شاهنامه و ایلیداد (تطبیق رستم و آخیلوس؛ اساطیر افسانه‌ای ایران و یونان)

معصومه نمرودی ژاله*

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۳

احمدرضا کیخا فرزانه**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۱۶

مصطفی سالاری***

چکیده

معروف‌ترین اثر حماسی فارسی، «شاهنامه» حکیم ابوالقاسم فردوسی و مشهورترین حماسه یونان باستان «ایلیداد و اودیسه» سروده هومر شاعر نابینای یونان است. در این تحقیق به بررسی جسم در «شاهنامه» و پهلوان نامی آن رستم و تطبیق با آخیلوس پرداخته شده است و قدرت بدنی و توان و نیروی این دو پهلوان با هم مقایسه شده است. این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته و دو کتاب «شاهنامه» و «ایلیداد» بررسی شده و مطالب فیش برداری شده است. نتیجه حاصل از این تحقیق بیان می‌دارد که آخیلوس پهلوان اول ایلیداد با رستم تفاوت و شباهت‌هایی دارد از نظر قد و قامت، پیل پیکری و نیرومندی با هم شباهت دارند از لحاظ رویین تنی تفاوت دارند. همچنین در در مقایسه رستم و آخیلوس می‌بینیم که «هر دو پهلوان به وسیله نیروهای فرا طبیعی حمایت می‌شوند. آخیلوس به وسیله خدایان و رستم به وسیله سیمرغ.

کلیدواژگان: جسم، قدرت بدنی، رستم، آخیلوس، حماسه.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

namroodi93@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

keikhafarzaneh@lihu.usb.ac.ir

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

m.salari11@yahoo.com

نویسنده مسئول: احمدرضا کیخا فرزانه

مقدمه

«شاهنامه» فردوسی سند افتخار ملت ایران و آینه‌ای از فرهنگ و تمدن تابناک ایرانی است که به ما درس پای‌بندی به فرهنگ خویش در برابر چیرگی بیگانگان می‌آموزد و فضیلت‌های گذشت، آشتی جویی، مدارا و نیک‌اندیشی و بردباری را تبلیغ می‌کند (رستگار فسایی، ۱۳۶۹).

این اثر ارزنده برای ایرانیان از سه لحاظ مهم و حیاتی است «اول اینکه: یکی از آثار هنری ادبی بسیار بزرگ است و از طبع و قریحه یکی از شعرای بزرگ قوم ایرانی زاده است و بر اثر همت و پشتکار و فداکاری او و بیست، سی سال خون جگر خوردن او به وجود آمده است. دوم اینکه: تاریخ داستانی و حکایات نیاکان ملت ایران را شامل است و در حکم نسب‌نامه این قوم است. سوم اینکه: زبان آن زبان فارسی است و فارسی محکم‌ترین زنجیر علقه و ارتباط طوایفی است که در خاک ایران ساکن‌اند» (مینوی، مجتبی، ۱۳۷۲: ۱۴-۱۳). ایللیاد کهن‌ترین حماسه یونان محسوب می‌شود. موضوع آن از افسانه معروف جنگ تروا که در زمان هومر مضمون عمده چکامه خنیاگران بود اقتباس شده است. مدار جنگ در «ایللیاد» عشق زن است. پاریس شاهزاده تروا به یونان می‌رود و هلن زن منلاس را فریب می‌دهد و با خود به تروا می‌برد. جنگ ده ساله تروا به خاطر این در می‌گیرد. آگاممنون دختری را که آشیل اسیر کرده است از وی می‌گیرد و رقابت و مشاجره سختی بر اثر آن آغاز می‌گردد (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۷-۱۲۶).

جسم در فرهنگ لغت تحت عناوین قالب، پیکر و کالبد نامگذاری شده است. اسلام در نگرش تربیتی خود هم به جسم، هم به روح و هم به تعامل آن‌ها با یکدیگر نظر دارد. از دیدگاه اسلام روح و بدن هر دو حقوق مسلمی دارند و انسان باید بر اساس موازین شرعی و عقلی به طور کامل در مقام تأمین این حقوق برآید (جوادی آملی ۱۳۷۷: ۱۲۳-۱۲۱). در دنیای ادبیات شاعران و نویسندگان بسیاری از جمله مولانا، سنایی، عطار و فردوسی به جسم پرداخته‌اند و ویژگی‌های جسمانی انسان را در اشعار خویش به تصویر کشیده‌اند. مولانا معتقد است که بدن می‌تواند تحت تأثیر لطافت روح قرار بگیرد به نظر او تن تیره خاکی چون ابر است و روح ماه روشن آسمان است (بازگیر، ۱۳۸۲: ۱۲-۱۰). در این تحقیق به بررسی جسم در «شاهنامه» و پهلوان‌نامی آن رستم و تطبیق با

آخیلوس پرداخته شده است و قدرت بدنی و توان و نیروی این دو پهلوان و همچنین چگونگی بهره‌گیری از این نیرو و قدرت در استفاده از وسایل جنگی هنگام مواجهه با دشمن به تصویر کشیده شده است.

پیشینه تحقیق

در مورد جسم در «شاهنامه» تا جایی که اینجانب بررسی کرده‌ام تحت این عنوان کار مستقلی صورت نگرفته اما در مورد ورزش، ورزیدگی و انواع و اقسام ورزش‌های رزمی که توسط پهلوانان «شاهنامه» به کار گرفته شده و همچنین تأثیر ورزیدگی جسمی دلاوران و پهلوانان بر روی روان آنان و در نتیجه تقویت روحیه شجاعت، رشادت، آزادی و آزادگی و ظلم ستیزی و پیکار با اهریمن مباحثی مطرح و آثار و مقالاتی به چاپ رسیده است که اینجانب از آن بهره‌جسته‌ام همچنین در مورد اهمیت تن و روان در «شاهنامه» نیز بررسی‌هایی انجام شده است. لازم به ذکر است در هر یک از مقالات ذیل اشاره‌ای به ورزیدگی و ورزش به نوعی گریزی به «شاهنامه» فردوسی زده شده و تأثیر ورزیدگی بر توانایی جسمی پهلوانان مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۱- مقاله ارسالی به سمینار کشتی یادداشت‌های یک مربی ۲- تیراندازی و ورزش متعلق به عصر حجر ۳- رخ باند(رنگ بند) تاریخچه کیوکو تکیه اصلی بر حفظ سلامت جسمی و روحی ۴- «جسم و روح در «مثنوی» مولوی» نوشته مهناز بازگیر(شهریور ۱۳۷۸) که در آن نگاه مولانا به جسم و روح را نشان می‌دهد ۵- «سنجش میان فردوسی و هومر نوشته شاعر آلمانی و مترجم شاهنامه فریدریش روکرت» سپتامبر ۲۰۱۴، در جایی از این مقاله درباره مقایسه فردوسی و هومر می‌گوید: تفاوت در این است که فردوسی کمی کم‌تر از هومر جسم دارد ولی خیلی بیش‌تر روح دارد. منظور روکرت از جسم توصیفات رزمی و از روح معنویات و احساسات نازک و لطیف می‌باشد. ۶- مقاله «مقایسه قصیده عینیه ابن سینا با بیژن و منیژه فردوسی» نوشته علیرضا جلالی در این مقاله به عناصر مهم جهان بینی گنوسی‌ها، همچون دوگانگی روح و جسم، هبوط روح از عالم بالا و زندانی شدن آن در تخته بند تن و فراموش کردن اصل خویش و سرانجام بیداری را در هر دو متن نشان می‌دهد.

الف. رستم

پدر رستم زال فرزند سام و جد او نریمان است که هنگام تولد به واسطه داشتن موهای سپید از جانب پدر طرد شده و بر کوهی نهاده می‌شود و توسط سیمرغ بزرگ می‌شود و تحت حمایت او قرار می‌گیرد و هنگام گرفتاری نیز اوست که به فریاد زال می‌رسد. او پهلوانی دلیر و ستوده است و چون پدرش سام نیرومند و قوی می‌باشد. مادر رستم رودابه فرزند مهرباب از نسل ضحاک تازی می‌باشد که از آن جهت نیز پهلوانی و دلیری با خون او سرشته می‌شود. قبل از تولد رستم، موبدان او را اینگونه وصف می‌کنند:

ازین دخت مهرباب و از پور سام	گوی پر منش زاید و نیک نام
بود زندگانش بسیار مر	همش زور باشد همش نام و فر
کجا باره او کند موی تر	شود خشک هم‌رزم او را جگر
عقاب از بر ترک او نگذرد	سران و مهان را یکی نشمرد
کمر بسته شهریاران بود	به ایران پناه سواران بود

(ژول مول، ۱۳۸۹)

بسیاری از صاحب‌نظران بر این باور هستند که رستم پهلوان «شاهنامه»، همان رستم سورن پهلوی یا سورنا اسپهبد اشکانی است. می‌توان چنین برداشت کرد که به دلیل شهرت سورنا در میان مردم، به او چنین افسانه‌هایی نسبت داده‌اند و رفته رفته به قهرمان ملی ایرانیان بدل شده است. سکایی بودن و یکی بودن محل فرمانروایی خاندان پهلوانان «شاهنامه» در سیستان (سکستان - سرزمین سکاها) و خاندان سورن (خاندانی که سورنا بدان تعلق داشت) نیز می‌تواند مهر تأییدی بر این گفته باشد. برخی دیگر رستم فرخزاد را رستم حقیقی می‌دانند (رستگار فسایی، ۱۳۷۹).

نمونه‌هایی از جسم قوی و نیرومند در رستم

تولد رستم و پیل پیکری

رستم قبل از تولد هم با دیگران تفاوت داشت. سنگینی بیش از حد او، رودابه را به این فکر می‌اندازد که گویی در شکمش سنگ یا آهن ریخته‌اند. تحمل وزن رستم برای رودابه غیر قابل تحمل است.

شکم گشت فربه و تن شد گران	شد آن ارغوانی رخس زعفران
بدو گفت مادر که ای جان مام	چه بودت که گشتی چنین زردفام
چنین داد پاسخ که من روز و شب	همی برگشایم به فریاد لب
همانا زمان آمدستم فراز	وزین بار بردن نیابم جواز
تو گویی بسنگستم آگنده پوست	و گر آهنست آن که اندروست

(خالقی مطلق، ۱۳۶۶، دفتر اول: ۲۶۴)

رستم هنگام تولد از چنان جثه‌ای عظیم برخوردار است که رودابه توان زاییدن او را ندارد و در نتیجه زال دست به دامان سیمرغ می‌شود و از او راهنمایی می‌خواهد. به راهنمایی سیمرغ پهلوی رودابه را می‌شکافند و رستم را از پهلو بیرون می‌کشند.

تو منگر که بینادل افسون کند	به صندوق تا شیر بیرون کند
بکافد تهی گاه سرو سهی	نباشد مرو را ز درد آگهی
وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک	ز دل دور کن ترس و تیمار و باک

(همان: ۲۶۵)

همچنین در توصیف پیل پیکری رستم در هنگام تولد همه از دیدن رستم و هیکل و اندام او متعجب شدند چراکه او بلند بالا و درشت بود و چون کودک یک ساله به نظر می‌رسید.

یکی بچه بود چون گوی شیرفش	به بالا بلند و به دیدار کش
شگفت اندر او مانده شد مرد و زن	که نشنید کس بچه پیل تن
به یک روزه گفتی که یک ساله بود	یکی توده سوسن و لاله بود

(ژول مول، ۱۳۸۹: ۶۵)

رستم و بلند قامتی

وقتی رستم هشت ساله شد، از لحاظ بلندی قامت مانند سرو بود.

چو رستم بپیمود بالای هشت	به سان یکی سرو آزاد گشت
چنان شد که رخشان ستاره بود	جهان بر ستاره نظاره بود

(خالقی مطلق، ۱۳۶۶، دفتر اول: ۲۷۰)

افراسیاب در نخستین رویارویی‌اش با رستم شکست می‌خورد و نزد پدرش پشنگ باز می‌گردد و رستم را از لحاظ بلند قامتی اینگونه توصیف می‌کند:

سواری پدید آمد از تخم سام	که دستانش رستم نهادست نام
بیامد به سان نهنگ دژم	که گفתי زمین را بسوزد به دم
بدان زور هرگز نباشد هژبر	دو پایش به خاک اندر و سر به ابر

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۴۷)

همچنین زمانی که سهراب هجیر را به بالای تپه‌ای که مشرف به سپاه ایران است، می‌برد تا درباره پهلوانان ایرانی از او پرسش کند، رستم را می‌بیند و درباره‌اش چنین می‌گوید:

پرسید کان سبز پرده سرای	یکی لشکری گشن پیشش به پای
یکی تخت پرمايه اندر میان	زده پیش او اختر کاویان
بر او برنشسته یکی پهلوان	ابا فر و با سفت و یال گوان
ز هر کس که بر پای، پیشش بر است	نشسته به یک رش سرش برتر است
نه مرد است از ایران به بالای او	نه بینم همی اسب همتای او

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۲۷)

آری رستم به درجه‌ای عظیم خلقت است که هنگام نشستن یک سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند بلندتر است:

از آن کس که بر پای پیشش بر است	نشسته بیک سر از او برتر است
--------------------------------	-----------------------------

و افراسیاب با قامت هشتاد رشی خود از بلندی بالای رستم به حیرت می‌افتد(صفا، ۱۳۷۴: ۲۴۶).

رستم و نیرومندی

در همان دوران کودکی از جهت نیرو و توان چون ببر بود و دل و جرأت شیر را داشت به طوری که سام با دیدن او دچار شگفتی شد.

برستم نیا از شگفتی بماند	برو هر زمان نام یزدان بخواند
بدان بازو و یال و آن قد و شاخ	میان چون قلم، سینه و بر فراخ
دو رانش چو ران هیونان ستبر	دل شیر و نیروی ببر و هزبر
بدین خوبرویی و این فر و یال	بگیتی نباشد کس او را همال

(خالقی مطلق، ۱۳۶۶، دفتر اول: ۲۷۳)

در نوجوانی پیل سپید را کشت.

شی پیل سپید از بند رها شده و به مردم گزند رساند و رستم با گرز بر سر پیل زد و او را کشت.

تهمتن یکی گرز زد بر سرش	که خم گشت بالای که پیکرش
بلرزید بر خود که بیستون	بزخمی بیفتاد خوار و زبون
بیفتاد پیل دمنده ز پای	تهمتن بیامد سبک باز جای

(ژول مول، ۱۳۸۴: ۳۰-۲۸)

در همان نوجوانی به کوه سپند رفت و به حصار دژ حمله کرد و انتقام خون نریمان را گرفت.

تهمتن بتیغ و بگرز و کمند	سران دلیران سراسر بکند
چو خورشید از پرده بالا گرفت	جهان از ثری تا ثریا گرفت
بدژ بر یکی تن نبد زان گروه	چه کشته چه از رزم گشته ستوه

(ژول مول، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۶)

در جوانی نره گوری را شکار می کرد که در دستش به اندازه پر مرغ وزن نداشت و آن را یکباره می خورد.

بتیر و کمان و بگرز و کمند	بیفکند بر دشت نخچیر چند
ز خاشاک و از خار و شاخ درخت	یکی آتشی برفروزد سخت

(ژول مول، ۱۳۸۴)

قدرت بدنی و نیروی رستم خارق العاده است. هنگامی که او نزد شاه مازندران به پیغام بری می رود و سران سرزمین مازندران با لشکری به پیشواز می آیند، درخت تناوری را از ریشه می کند و برای نمایش قدرت به سوی آنان می افکند.

چو چشم تهمتن بدیشان رسید
به ره بر درختی گشن شاخ دید
بکند و چو ژوبین به کف برگرفت
بماندند لشکر همه در شگفت
بینداخت چون نزد ایشان رسید
سواران بسی زیر شاخ آورید

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

در این هنگام یکی از مردان مازندرانی نزد رستم می‌آید و نمایش قدرت دست او را فشار می‌دهد و رستم در پاسخ چنان دستش را می‌فشارد که بی هوش می‌شود و از اسب به زیر می‌افتد. سپس کلاهور پهلوان مازندرانی، نزد رستم می‌آید و برای نمودن زور خود، دست رستم را می‌فشارد. کلاهور زورمند است چراکه دست رستم کبود می‌شود اما رستم از او نیرومندتر است زیرا چنان دست او را می‌فشارد که ناخن‌هایش فرو می‌ریزند.

نمودهای توانایی و قدرت بدنی رستم در استفاده از ابزار و ادوات جنگی

رستم و استفاده از کمند

رستم در خان چهارم با زنی جادوگر برخورد می‌کند. بدین ترتیب که رستم پس از کشتن اژدها راه سفر در پیش می‌گیرد و به چشمه آبی می‌رسد و مشغول می‌خوردن و آواز خواندن می‌شود که در این هنگام آواز رستم به گوش زن جادوگر می‌رسد و خود را به رستم می‌رساند. رستم ابتدا او را نمی‌شناسد ولی پس از آنکه خداوند را برای دادن نعمت‌هایش شکر می‌کند وقتی نام خدا را بر زبان می‌آورد زن جادوگر تغییر چهره می‌دهد و رستم او را با کمند اسیر می‌کند و با خنجر به دو نیم می‌کند.

بگوش زنی جادو آمد سرود
همان ناله رستم و زخم رود
بیاراست رخ را بسان بهار
و گر چند زیبا نبودش نگار

آری، زن جادوگر به رستم نزدیک می‌شود و رستم نمی‌داند که او جادوگر است. وقتی رستم از خداوند سخن می‌گوید زن جادوگر چهره زشتش را نشان می‌دهد و رستم او را با کمند اسیر می‌کند و با خنجر دو نیم می‌کند.

سیه گشت چون نام یزدان شنید
تهمتن سبک چون برو بنگرید
بینداخت از باد خم کمند
سر جادو آورد ناگه به بند
بپرسید و گفتش چه چیزی بگوی
برآن گونه کت هست بنمای روی

یکی گنده پیری شد اندر کمند
پر آژنگ و نیرنگ و بند و گزند
میانش به خنجر به دو نیم کرد
دل جادوان را پر از بیم کرد
(ژول مول، ۱۳۸۴: بیت ۱۶-۳۰)

نمود زور و قدرت بازو در کشتی گرفتن

در نبرد رستم و پولادوند، پولادوند نتوانست بر رستم غلبه کند و سلاح پولادوند بر لباس رستم کارگر نیامد و بنابراین به رستم پیشنهاد داد تا کشتی بگیرند و بیان کرد که با کشتی گرفتن نیروی مرد مشخص می‌شود و قرار گذاشتند که در کشتی گرفتن کسی از دو سپاه آنان را یاری نکنند.

به کشتی گرفتن نهادند روی
دو گرد سرافراز دو کینه جوی
بپیمان که از هر دو رویه سپاه
به یاری نیاید کسی کین خواه
میان سپه نیم فرسنگ بود
ستاره نظاره بر آن جنگ بود
که پولادوند و تهمتن بهم
بر آویختند آن دو شیر دژم
همی دست سودند با یکدیگر
گرفته دو جنگی دوال کمر
در این جنگ با پولادوند درگیر شد او را شکست داد و به گمان اینکه پولادوند مرده
او را رها کرد ولی پولادوند گریخت و به سمت افراسیاب رفت.

چنان شد که رخشان ستاره شود
جهان بر ستاره نظاره شود
(ژول مول، ۱۳۸۴: بیت ۱۰۰-۹۵)

آشیل(آخیلوس) پهلوان نامی یونان

نام مادر آشیل تتیس / thetis است و نام پدرش پله یا پلیوس / Peleus، بزرگ‌ترین خدا، زئوس یا خدای خدایان یونانیان باستان به تعبیری رقیب پله است. در عشق ورزی به تتیس در داستان ایلیداد، آشیل مدام از زئوس با عنوان پدر، یا پدر آسمانی، یاد می‌کند. در داستان و زندگی آشیل، بیش‌تر از آنکه پله نقش داشته باشد، زئوس نقش دارد. در سال‌هایی هم که آشیل در تروا است، نامی از پله نمی‌شنویم چراکه پله در تبعید به سر می‌برد(اسمیت، ۱۳۸۴).

به موجب یک پیشگویی که فقط پرومته از آن اطلاع داشت، مقدر آن بود که پسر تتیس به مقامی بزرگ‌تر از پدر دست یابد. زئوس به محض آنکه از این راز آگاه شد، فکر داشتن پسری از تتیس را کنار گذاشت و تصمیم گرفت او را به عقد ازدواج یک فانی به نام پلیوس در آورد؛ فرزند این دو آشیل، بزرگ‌ترین پهلوان یونان در جنگ تروا شد (از این روایت، نوع ارتباط زئوس با آشیل و مادرش و در نهایت با سرنوشتی که برایش رقم می‌خورد، بیش‌تر روشن می‌شود) (همیلتون، ۱۳۷۶).

آشیل رویین تن است. مادر آشیل بارها تلاش می‌کند تا آشیل را فناپذیر کند. برای این کار روزها به او خوراک خدایان می‌خوراند و تن او را با این طعام مالش می‌دهد، همچنین شب‌ها او را در آتش فرو می‌برد و سرانجام او را در آب رودخانه استیکس رودی در جهان زیرین غوطه‌ور می‌سازد. نهایتاً اندام آشیل رویین تن می‌شود ولی تنها نقطه آسیب‌پذیر او، پاشنه پایش است که هنگام فرو رفتن در آب چون در دست مادرش است، به آن آب نمی‌رسد، به همین دلیل آسیب‌پذیر می‌ماند (گریمال، ۱۳۹۳).

سرنوشت پسر آشیل هم با نبرد تروا گره می‌خورد. پس از کشته شدن آشیل طبق برخی روایت‌ها یونانیان تدبیری می‌اندیشند تا هر طور شده وارد شهر تروا گردند. بعد از آماده شدن اسب تروا، دلیرانی برگزیده می‌شوند تا داخل اسب پنهان شوند. یکی از این دلیران کسی نیست جز پسر آشیل نئوپتولموس (برن، ۲۰۱۱).

آشیل و پیل پیکری

پریام در بالای باروهای تروا، آشیل را مردی قدرتمند می‌بیند که هیچ کس توان مقابله با او را ندارد. پریام پیر که در برجی ایستاده بود، آن پهلوان را چون غولی هراس‌انگیز دید که لشکریان پریشان از برابرش می‌گریختند. بی آنکه هیچ کس بتواند با او برابری کند (هومر، ۱۳۸۴: ۴۶۳).

آشیل و بلند قامتی

در عزاداری آشیل برای پاتروکل به بلندی قامت او اشاره می‌شود: (آشیل) در خاک خفت و جایگاه درازی را از قامت خود پوشاند (هومر، ۱۳۸۷: ۳۹۸).

آشیل و نیرومندی

آشیل بازویی نیرومند دارد و به این موضوع در نبردش با انه اشاره شده است. انه زوبین خود را به سوی او پرتاب می‌کند و آشیل با بازوی زورمندش آن را دفع می‌کند: «آخیلوس که از سختی این ضربت در شگفت شد، پنداشت که زوبین انه سپر را خواهد شکافت و با بازویی زورمند آن را از پیکر خود دور کرد» (هومر، ۱۳۸۷: ۴۳۸-۴۳۹). پس از آنکه آشیل، برادر هکتور، پولیدور، را می‌کشد، با خود هکتور روبه‌رو می‌شود. در ابتدای درگیری، هکتور به نیرومندی آشیل اعتراف می‌کند: «من از زور تو و گستاخی تو آگاهم. حتی می‌پذیرم که در میدان‌های جنگ از من برتری» (همان: ۴۴۴).

آشیل و پاهای تندرو

آشیل پاهای تندرو دارد و بارها و بارها این تعبیرات را درباره پاهای او می‌بینیم: «پاهای چالاک، پاهای نافرودنی، پاهای تندرو و پاهای تیزرو» (همان).

آشیل و استفاده از شمشیر در نبرد با آسترویه

پس از لیکائون نوبت آسترویه، یکی از جنگاوران تروایی است. در ابتدا آسترویه دو زوبین به طرف آشیل پرتاب می‌کند که یکی به سپر آشیل می‌خورد و دیگری به بازوی او و بازویش را خراش می‌دهد. آشیل بلافاصله زوبینی به سوی او پرتاب می‌کند که بیراهه می‌رود. سپس با دشنه‌اش به او حمله می‌کند و در نهایت با شمشیرش بر ناف او می‌زند و شکمش را پاره می‌کند به شکلی که روده‌هایش بر زمین ریخته می‌شود. سپس به مردانی که تحت فرمان آسترویه بودند، می‌تازد و بسیاری از آنان را سرنگون می‌کند (همان).

آشیل و استفاده از شمشیر در نبرد با لیکائون

پس از دلاوری‌های قبلی، آشیل به سراغ یکی از پسران پریام به نام لیکائون می‌رود. لیکائون که می‌دانست درگیری با آشیل مساوی است با مرگ پس‌خیم می‌شود تا پای آشیل را ببوسد. او به آشیل التماس می‌کند اما آشیل توجهی نمی‌کند: «پهلوان شمشیر

خود را برگرفت و چون سینه‌اش را شکافت آن را در پیکرش فرو برد. پیشانی لیکائون به زمین رسید. خونی سیاه که از سینه‌اش روان شد. شن زار را فرو گرفت» (هومر، ۱۳۸۹).

آشیل و استفاده از شمشیر در کشتار دلاوران تروا

پس از کشتن پولیدور، آشیل شروع به کشتار سپاهیان تروا می‌کند. او این کشتارها را به وسیله دشنه، زوبین، شمشیر و نیزه انجام می‌دهد. شرح نبرد اینچنین است: «آن پهلوان (آشیل) نیزه‌اش را در گوش مولیوس فرو برد و نوکش از گوش دیگر او بیرون آمد و در همان دم با دشنه‌اش که دسته گرانی داشت سر اککلوس پسر آژنور را شکافت. از شمشیر خون آلود دود بیرون آمد. مرگ سیاه و سرنوشت ناگزیر چشمان این جنگجوی را فرو بستند. آخیلوس راه خودش را دنبال کرد. با زوبینش دست دوکالیون را در جایی که پی‌های آرنج پایان می‌پذیرفت، شکافت. آن جنگجوی که بازویش بی تاب شده بود، مرگ را در برابر خویش می‌دید که آخیلوس با شمشیر سرش را از تن جدا کرد. پس از آن بر ریگموس حمله کرد و زوبین را در روده‌های این سرکرده فرو داد که از بالای گردونه‌اش افتاد و بر زمین غلتید» (هومر، ۱۳۸۹).

تطبیق رستم با آخیلوس

۱. هر دو پهلوان شخصیتی نجات بخش دارند. در جنگ تروا پیش بینی می‌کنند بدون حضور آخیلوس یونانیان قادر به فتح تروا نخواهند بود و پیروزی آن‌ها منوط به حضور آخیلوس است. رشته حیات و آرزوهای ایرانیان نیز به جان رستم بسته است. در جنگ توران و مازندران این رستم است که پیروزی را برای ایرانیان به ارمغان می‌آورد یا زمانی که خبر لشکرکشی و پهلوانی‌های سهراب در همه جا طنین افکن می‌شود، این یاد رستم است که به دل‌ها آرامش می‌بخشد و امید پیروزی را در دل‌ها زنده می‌کند.

۲. هر دو پهلوان دارای شخصیتی مقدس هستند و آخیلوس دارای نسب ایزدی است. او زاده تیتیس، یکی از ایزدبانوان یونان است. رستم نیز دارای فرّ پهلوانی است که بخشش ایزدی به شمار می‌رود.

۳. هر دو پهلوان در عین حال که قهرمان صحنه‌های نبرد هستند و در آورده‌های بس سهمگین حریفان قدرتمند را بر زمین می‌زنند از کژتابی‌های روزگار و بی‌مهری‌های هم‌رهان به مویه می‌نشینند و چون انسانی ضعیف اشک می‌ریزند. آخیلوس به گوشه‌ای رفته و با گریه با دست‌های گشاده مادر را به یاری می‌خواند. این عزاداری آخیلوس یادآور ماتم رستم در مرگ سیاوش و سهراب است که از هوش می‌رود و با چشمانی گریان چندین هفته به سوگ می‌نشیند.

۴. آخیلوس در جنگ تروا مردم تروا را بی‌گناه می‌داند و اعلام می‌دارد که «علت این جنگ تنها زیاده‌خواهی‌های آگاممنون است. برای کین تیزی از مردم جنگجوی تروا نیست که من آمده‌ام اینجا پیکار کنم. ایشان با من کاری نکرده‌اند. هرگز گاوان ماده و مادیان‌های مرا نربوده‌اند، هرگز خرمن‌های مرا تاراج نکرده‌اند. تویی تو، ای بی‌شرم که در پی تو افتاده‌ایم، تا تو را خوش آید» (نفیسی، ۱۳۷۹: ۵۱). رستم نیز در نبرد با اسفندیار اورا بی‌گناه معرفی می‌کند و تنها تاج طلبی گشتاسب را عامل جنگ می‌داند و برای همین خواهان جنگ نیست و به هر گونه‌ای می‌خواهد اسفندیار را از جنگ کردن منصرف کند.

۵. یکی از قوانین کلی داستان‌های حماسی و یکی از شرایط تخلف ناپذیر پهلوان حماسه داشتن مرکبی خاص است که از دیگر اسب‌ها به قوت، سرعت و هوشمندی ممتاز است و از راهی غیر عادی به دست پهلوان می‌رسد و این قانون عام تمام حماسه‌هاست (محجوب، ۱۳۷۱: ۱۱۱). آخیلوس و رستم هر دو دارای اسب‌هایی هستند که چون سوارشان نام آور و افتخارآفرین هستند. اسب آخیلوس قادر به سخن گفتن است و اورا از مرگش آگاه می‌کند. «آنگاه یکی از تکاوران آسمانی نژاد، گزانت تندرو، در برابر گردونه خاموشی را در هم شکست: ای آخیلوس سرکش از آن دل‌نگران مباش ما امروز تو را بار دیگر به لشکرگاه خواهیم برد. با این همه مرگ تو دور نیست اما ما در آن بزهکار نخواهیم بود کار خدای توانا و سرنوشت ناپذیر خواهد بود» (نفیسی، ۱۳۷۹: ۶۰۰). اسب رستم نیز بی‌نظیر است. تنها اسبی است که قادر است هیکل تنومند و پیلوار رستم را تحمل کند. رخس، اسب رستم هرچند همانند اسب آخیلوس قادر به تکلم نیست ولی

از هوش بالایی برخوردار است و گفته‌های رستم را در می‌یابد و به گفته‌های او عمل می‌کند.

تهمتن به رخس سراینده گفت
که با کس مکوش و مشو نیز جفت
اگر دشمن آید سوی من بیوی
تو با دیو و شیران مشو جنگجوی
حضور رخس در کنار رستم در پهلوانی‌های او نقش بسزایی دارد به گونه‌ای که از خان‌های هفت گانه رستم به جرأت می‌توان گفت دو خان از آن رخس است. چراکه بدون رخس رستم نمی‌توانست از این دو خان پیروز بیرون بیاید. اسب هر دو پهلوان به گونه‌ای غیر عادی به خداوندگارش می‌رسد. اسب رستم نیز مخصوص به پهلوان پرورده می‌شود. در «شاهنامه» آمده است که مادر رخس به هیچ پهلوانی اجازه نزدیک شدن به رخس را نمی‌داد ولی زمانی که رستم برای آزمودن رخس از او سواری گرفت آرام در گوشه‌ای به تماشا نشست، گویی رخس امانتی بود که باید به صاحبش تحویل می‌داد.

۶. هر دو پهلوان با نام پدر خطاب می‌شوند: پور سام و زاده پله.

۷. هر دو پهلوان بنا به مناسبت‌هایی رو در روی شاهان وقت قرار می‌گیرند و مشاجراتی بین آن‌ها به وقوع می‌پیوندد و این مشاجرات باعث آزرده‌گی پهلوان و کناره‌گیری او از جنگ می‌شود. در داستان سهراب زمانی که کیکاوس با درنگ رستم روبه‌رو می‌شود بر او خشم می‌گیرد و فرمان دار زدن او را صادر می‌کند. رستم با او به مشاجره برمی‌خیزد.

تهمتن بر آشفت با شهریار
که چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارت از یکدیگر بدترست
ترا شهریاری نه اندر خورست

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۳۶)

۸. هر دو پهلوان پس از کناره‌گیری از جنگ، دوباره به میدان باز می‌گردند و پیروزی را از آن کشور خود می‌کنند.

۹. هر دو پهلوان از لحاظ جسمی صفاتی چون نیرومندی، پیل پیکری، و بلند قامتی را دارا هستند اگرچه در رستم نمود بیش‌تری دارد.

۱۰. هر دو پهلوان از ابزار و ادوات جنگی استفاده می‌کنند و توانایی بکارگیری ابزاری چون خنجر، نیزه، و شمشیر را دارند و لیکن تیر و کمان، کمند و گرز را رستم در رزم‌ها

به کار می‌گیرد ولی در مورد آشیل شاهی برای استفاده نیست و شاید دلیل آن یا عدم توانایی و یا نداشتن دانش کافی درباره بکارگیری آن‌ها بوده است. ۱۱. جسم نیرومند رستم باعث شده که در برابر خطرات و دشمنان بتواند به راحتی از خود دفاع کند در حالی که آشیل بیش‌تر جنبه رویین تنی او باعث شده تا از آسیب در امان بماند و همچنین خدایان نگهدار و حافظ او هستند.

نتیجه بحث

اهمیت توانایی جسمانی و زورمندی به اندازه‌ای است که فردوسی آن را یکی از پنج دارایی اساسی زندگی و وسیله‌ای برای برتری تلقی می‌کند. «شاهنامه» فردوسی سرشار از داستان‌ها و نبردهایی است که بر مبنای اندامی ورزیده و جسم توانا رقم خورده است و نبردها و صحنه‌هایی به تصویر کشیده شده است که نیروی جسمی و قدرت بدنی از یک سو و همت و اراده قوی از سوی دیگر پایه‌های آن را بنا نهاده است. در همه نبردها پهلوانانی دیده می‌شوند که از لحاظ جسمی از نیرو و توانی فراتر از انسان‌های دیگر برخوردار بوده و از لحاظ روحی نیز انسان‌هایی وارسته و خداپرست‌اند.

نتیجه حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که پهلوانان ایرانی و به خصوص رستم همواره در کنار نیرو و توان و قدرت بدنی از روحی بلند و اراده‌ای قوی برخوردارند. آنان خود مروج خصلت‌هایی چون مردانگی، آزادی و آزادگی، شهامت و شجاعت و خردمندی و خداپرستی بودند. پهلوانان ایرانی ورزیدگی روحی و جسمی را با هم دارا بودند؛ آنان از نیرو و توان خود در جهت جدال با ظلمت و زشتی، پلیدی و پلشتی، دفاع از حق و مبارزه با باطل استفاده می‌کردند و فره ایزدی نیز همراه آنان بود. پهلوانان ایران با دور ریختن گرد غرور و فریب و با تکیه بر نیروی یزدان پاک به خدمت به خلق و دفاع از مظلومین می‌پردازند.

در مقایسه رستم و آشیل می‌بینیم که آشیل نیز چون رستم از قدرت بدنی بالایی برخوردار است و همچون او از وطن و شاه حمایت می‌کند و اطاعت از فرمان شاه را بر خود واجب می‌داند. خصوصیات جسمانی چون داشتن قدی بلند، نیرومندی، پیل‌پیکری

و زور بازو در هر دو مشترک است. پهلوانی چون رستم نیرو و توان و ورزیدگی جسمی را از خانواده و نیاکان خود به ارث برده و پرورش نیک و شایسته آنان باعث این قدرت و نیرو شده است و همین توانایی او را در رویارویی با دشمنان پیروز ساخته است ولی در مقایسه با او آشیل رویین تن است و همین ویژگی او را از گزند و آسیب در امان می‌دارد. خلاصه و چکیده مطلب اینکه هر کجا جسم نیرومند و توانا در جهت خدمت به خلق و خدا انجام شود باعث پیروزی و سربلندی می‌شود و هر کجا از جسم در جهت مقاصد شخصی و برای نیل به خواسته‌های شیطانی استفاده شود و یا در جهت خیر نباشد شکست و نابودی به همراه دارد.

کتابنامه

- اتابکی، پرویز. ۱۳۷۹ش، **واژه‌نامه شاهنامه**، چاپ اول، تهران: نشر فرزاد روز.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. ۱۳۸۰ش، **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، تهران: انتشارات طوس.
- اسمیت، ژوئل. ۱۳۸۳ش، **فرهنگ اساطیر ایران و روم**، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، بی جا: نشر روزبهان.
- آبادی باویل، محمد. ۱۳۵۰ش، **آیین‌ها در شاهنامه فردوسی**، تبریز: دانشگاه تبریز.
- برگ نیسی، کاظم. ۱۳۸۶ش، **از دیباچه تا پادشاهی قباد**، چاپ دوم، تهران: انتشارات فکر روز.
- برن، راندا. ۱۳۸۷ش، **راز، ترجمه سمیه موحدی فر**، قم: انتشارات ملینا.
- ثاقب فر، مرتضی. ۱۳۷۷ش، **شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران**، ج ۱، تهران: نشر قطره و معین.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۷ش، **حماسه و عرفان**، قم: اسراء قلم.
- حکیمی، محمود و کریم حسنی تبار. ۱۳۶۹ش، **جهان بینی و حکمت فردوسی**، بی جا: دفتر فرهنگ نشر اسلامی.
- حمیدیان، سعید. ۱۳۷۲ش، **درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**، تهران: نشر مرکز.
- دارائی، بهین دخت. ۱۳۷۲ش، **پیام‌های پرورشی در شاهنامه فردوسی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان.
- رحیمی، مصطفی. بی تا، **تراژدی قدرت در شاهنامه**، تهران: انتشارات نیلوفر.
- رزمجو، حسین. ۱۳۶۸ش، **انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی**، بی جا: بی نا.
- رستگار فسایی، منصور. ۱۳۶۹ش، **بیست و یک گفتار درباره شاهنامه فردوسی**، تهران: انتشارات نوید.
- رستگار فسایی، منصور. ۱۳۷۹ش، **فرهنگ نام‌های شاهنامه**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۹ش، **نامور نامه**، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ژول، مول. ۱۳۷۵ش، **متن کامل شاهنامه فردوسی**، تهران: انتشارات بهزاد.
- سرامی، قدمعلی. ۱۳۷۷ش، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: انتشارات فرهنگی و هنری.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۴ش، **حماسه سرایی در ایران**، تهران: انتشارات قدس.
- کزازی، میر جلال الدین. ۱۳۸۱ش، **نامه باستان(ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)**، ج ۲، تهران: انتشارات سمت.

- گریمال، پیر. ۱۳۹۳ش، فرهنگ اساطیر یونان و روم، مترجم: احمد بهمنش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محبوب، محمد جعفر. ۱۳۷۱ش، آفرین فردوسی، تهران: انتشارات مروارید.
- مینوی، مجتبی. ۱۳۷۲ش، فردوسی و شعر او، تهران: انتشارات توس.
- نوشین، عبدالحسین. ۱۳۶۳ش، فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات دنیا.
- ولف، فریتس. بی تا، فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، محمود. ۱۳۸۲ش، شاهنامه ثعالبی، تهران: بی تا.
- همیلتون، ادیت. ۱۳۸۷ش، سیری در اساطیر یونان و روم، مترجم: عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات اساطیر.
- یاحقی، جعفر. ۱۳۶۹ش، بهین نامه باستان (خلاصه شاهنامه فردوسی)، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

مقالات

- بازگیر، مهناز. ۱۳۸۲ش، «جسم و روح در مثنوی مولوی»، کیهان فرهنگی، شماره ۲۰۳، صص ۶۶-۶۷.
- جلالی، علیرضا. زمستان ۱۳۸۴ش، «مقایسه قصیده عینیه ابن سینا با بیژن و منیژه فردوسی»، پیک نور، شماره ۱۲.
- زرقانی، سید مهدی. ۱۳۷۸ش، «انسان در شعر سنایی»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۱.

Bibliography

- Atabaki, Parviz. 2000, *Shahnameh Dictionary, First Edition*, Tehran: Farzan Rooz Publishing.
- Eslami Nodouoshan, Mohammad Ali, 2001, *The Life and Death of Heroes in Shahnameh*, Tehran: Toos Publications.
- Schmidt, Joël, 2004, *Larousse Greek and Roman Mythology*, translated by Shahla Baradaran Khosroshahi: Roozbehan Publishing.
- Abadi Babil, Mohammad, 1971, *Traditions in Ferdowsi's Shahnameh*, Tabriz: University of Tabriz.
- Bergnaysi, Kazem. 2007, *From Introduction to the Kingdom of Ghobad*, Second Edition, Tehran: Fekr e Rooz Publications.
- Byrne, Rhonda. 2008, *Secret*, translated by Somayeh Movahedifar, Qom: Melina Publications.

- Saqeb Far, Morteza, 1998, Ferdowsi's Shahnameh and Philosophy of Iranian History, Vol. 1, Tehran: Qatreh and Moin Publishing.
- Javadi Amoli, Abdollah 1998, Epic and Mysticism, Qom: Asraa Qalam Press
- Hakimi, Mahmoud and Karim Hassani. 1990, Ferdowsi Worldview and Wisdom, Islamic Publishing Culture Office.
- Hamidian, Saeed, 1993, An Introduction to Ferdowsi Thought and Art, Tehran: Markaz Publishing.
- Daraei, Behin Dokht. 1993, Educational Messages in Ferdowsi Shahnameh, Islamic Azad University, Zanjan Branch.
- Rahimi, Mustafa, The Tragedy of Power in Shahnameh, Tehran: Niloofar Publications.
- Razmjoo, Hossein 1989, The Ideal and Complete Man in Persian Epic and Mystical Literature,
- Rastegar Fasaei, Mansour. 1990, Twenty-one speeches about Ferdowsi's Shahnameh, Tehran: Navid Publications.
- Rastegar Fasaei, Mansour. 2000, Shahnameh Dictionary, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Zarrinkoob, Abdol Hossein 2010, Namvar Nameh, Third edition, Tehran: Sokhan Press.
- Jules, Mohl. 1996, full text of Ferdowsi's Shahnameh, Tehran: Behzad Publications.
- Sarami, Ghadam Ali. 1998, From the Color of Flowers to the Suffering of Thorns, Tehran: Cultural and Artistic Publications.
- Safa, Zabihollah. 1995, Epic writing in Iran, Tehran: Ghods Publications.
- Kazazi, Mir Jalaleddin 2002, Ancient Letter (Editing and Reporting Ferdowsi's Shahnameh), Volume 2, Tehran: SAMT Publications.
- Grimal, Pierre. 2014, Greek and Roman Mythology, translated by Ahmad Behmanesh, Tehran: University of Tehran Press.
- Mahjoub, Mohammad Jafar 1992, Afarine Ferdowsi, Tehran: Morvarid Publications.
- Minavi, Mojtaba 1993, Ferdowsi and his poetry, Tehran: Toos Publications.
- Noushin, Abdol Hossein 1984, Ferdowsi's Shahnameh Culture, Tehran: Donya Publications.
- Wolff, Fritz. Glossory of Ferdowsi's Shahnameh, Tehran: Asatir Publications.
- Hedayat, Mahmoud 2003, Tha'alabi's Shahnameh, Tehran Press
- Hamilton, Edith. 2008, Greek Way/ Roman Way Mythology, translated by Abdolhossein Sharifian, Tehran: Asatir Publications.
- Yaahaqi, Jafar 1990, Behin Nameh Baastan (Summary of Ferdowsi's Shahnameh), Mashhad: Astan Quds Razavi Publications.

Articles

- Bazgir, Mahnaz. 2003, "Body and soul in Rumi's Mathnavi", Kayhan Farhangi, No. 203, pp. 66-67.
- Jalali, Alireza, Winter 2005, "Comparison of Ibn Sina's odes with Bijan and Manijeh by Ferdowsi", Peyk e Noor, No. 12.
- Zarghani, Seyed Mahdi, 1999, "Human in Sanai's Poetry", Kayhan Farhangi, No. 161.

Comparative Literature Studies, Fifteenth Year, No. 60, Winter 1400; pp.67-86

A Research on the Body in Shahnameh and Iliad(Comparison of Rostam and Achilles; Mythological Myths of Iran and Greece)

Receiving Date: 23June,2020

Acceptance Date: 7Oct.2020

Masoumeh Namroudi Jalleh: PhD Candidate, Faculty of Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Zahedan Branch
namroodi93@gmail.com

Ahmad Reza Keikha Farzaneh: Associate Professor, Faculty of Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Zahedan Branch
keikhafarzaneh@lihu.usb.ac.ir

Mostafa Salari: Assistant Professor, Faculty of Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Zahedan Branch
m.salari11@yahoo.com

Corresponding author: Ahmad Reza Keikha Farzaneh

Abstract

The most famous Persian epic is "Shahnameh" by Hakim Abolqasem Ferdowsi and the most famous ancient Greek epic "The Iliad and the Odyssey" which is composed by Homer – the blind Greek poet. The present research studies the body in "Shahnameh" and its hero Rostam in comparison with Achilles in which their physical strength and power have been compared. The method of the research is based on library and documentary means and two books "Shahnameh" and "Iliad" have been reviewed and the contents have been noted. The result of the study states that Achilles, the first hero of the Iliad, has differences and similarities with Rostam. It is also remarkable that Rostam and Achilles "both are supported by supernatural forces"; Achilles by the gods and Rostam by Phoenix.

Keywords: body, physical strength, Rostam, Achilles, epic.